

از یک حیث قرن ۲۰، قرن فزونی از نظر اندیشه های سیاسی و از سوی دیگر پر تحول بوده است؛ انقلاب های بزرگ، جنبش های بزرگ، امپراتوری های بزرگ و افول آن در این قرن رخ داده است که هر کدام بر اندیشه های سیاسی تأثیر گذارده است. این قرن هم چنین قرن ایدئولوژی نام گرفته است.

گاهی برای شناخت اندیشه به سراغ اندیشمند می رویم و به شناخت او می پردازیم و گاهی برای اندیشه، هویت قابل مرئوسیم و به شناسایی اندیشه به ماحول اندیشه می پردازیم و از عوامل بردن مثل تاریخ آن اندیشه و اندیشمند صرف نظر می کنیم.

قرن ۲۰ هم از لحاظ نظریه های سیاسی و هم اندیشه های سیاسی و هم ایدئولوژی های سیاسی مانند مارکسیسم، نازیسم و... قرن پر بار است. یک نکته سی و چهارم در این قرن منازعات میان ایدئولوژی های در شرق و غرب بوده است. هر کدام از این ایدئولوژی های برای خود مدل های حکومتی، آموزش و... تشکیل دادند و هر یک تلاش کردند در رقابت الگوی خود را گسترش دهند. اما باید گفت که کوشش های متفکران این قرن برای رسیدن به یک نظام جامع فلسفی به ثمر ماند.

نکته سی و پنجم در اندیشه های سیاسی این قرن، توسعه اندیشه های مبتنی بر نوزدهم است. اندیشه های سیاسی به تجربه برای گسترش پیدا کردند و این را با کسانی که به دنبال بازگشت به اندیشه های کلاسیک بودند، در تنازع بودند.

شماره یکم اندیشه های سیاسی قرن بیستم: این قرن، دوران پر آشوبی بوده است و از این جهت نیازمند تأمل است؛ چرا که اندیشه های در آشوب ایجاد می شوند. عصر فروپاشی یونان، دوره های مائوئیسم و الوستین نیز این چنین بوده است. اما تفاوتش در این است که قرن ۲۰ دوره های اندیشه های نوآم باطل است و در سطح اندیشه باقی مانده است. اندیشه های سیاسی پاسخ می به شرایط واضح بوده و در عین حال به میدان عمل وارد شده اند. بین اندیشه های این قرن و جهان لا تأثیر و تأثر وجود دارد؛ برای مثال در پاسخ به فشار های جنگ جهانی اول، فاشیسم رشد کرد. از سوی دیگر در اثر فشار بحران لا و جنگ لا، فلسفه های فرار گسترش یافت که مصداق آن عریان کردن و فساد و فحشا در غرب است.

از دیگر ویژگی های این دوران، انقلاب است که ما به ایدئولوژیک داشتند و چهره های جهان را عوض کردند. از این رو بسیاری قرن ۲۰ را قرن انقلاب نامیدند. این انقلاب لا هملر حاصل اندیشه بوده اند و اگر انقلاب لا ماهیت جدید داشته اند، به جز انقلاب ایران. لذا اندیشه لا بستوانی انقلاب لا بوده است. به عنوان مثال انقلاب های باستان اندیشه های مارکسیستی به وقوع پیوست. انقلاب اسلامی ایران بر بدنه اندیشه های سیاسی تأثیر گذار بوده است و به ارتقا و تنوع بخشید؛ اندیشه های مائوئیسم است. برخی این قرن را قرن ایدئولوژی های سیاسی می دانند. ایدئولوژی می خواهد به همه سوال های زندگی و نیاز های آن پاسخ دهد. برخی ایدئولوژی لا توانستند عملیاتی شوند و نظام سازی کنند، اما برخی نیز چنین نشد و تبدیل به اندیشه های سیاسی شدند.

یکی از عواملی که منجر به تغییر این مکتب از لیبرالیسم شد است، گسترش بازار های سرمایه است و قضیه و بنگالی که در قرن ۲۰ صورت

در اثر فروتنی استعمار به مدت ۲۵ سال از ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰ بیش از ۱۰۰ کشور جدید شکل گرفت. البته اگر استعمار قدیم از بین رفته، ولی استعمار فرانو ایجاد شده است که در قالب جنگ نرم به کار می رود.
ایجاد دو قطب شمال و جنوب از دیگر نکات است که در قرن ۲۰ اهمیت گرفته است. تقسیم کوریا به بیش از نیمی و عقب مانده از ۱۹۴۰ صد گرفت
شکل گیری جنگ سرد پس از منازعات بین المللی.

نوعی

اگرچه برزخ جهانی جامع بین المللی پس از جنگ دوم جهانی بسته شده ولی در ۱۹۴۶ با تشکیل سازمان ملل متحد، جهان نظم گسترش یافت.
تحول سرمایه داری صنعتی به سرمایه داری مالی، شکل گیری بورس، سازمان های چند ملیتی، ...
تحول ارتباطات؛ گسترش ماحواره ها، تلفن همراه، ... جهان شبکه به یک دهکده جهانی شده است.
موج سوم نوسازی و ورود کشورهای نوپا به این موج.
گرایش ضد عقلانی و عملگرایی پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفته است (پراگماتیسم). برهنگز از برادشین به نظام های فکری.
آموزه های فکری سیاسی در قرن ۲۰ را می توان هم در قالب آموزه های مکتبی مطرح کرد و هم در قالب آموزه های

تصور کلی از قرن بیستم

قرن ۲۰ با استفاده وسیع از الکتریسیته آغاز شد و اختراعات بشر در این قرن به سابقه بوده است. از این لحاظ هرگز از دانشمندان این قرن را به همین نامگذاری کرده اند:
فیزیک دانان ← قرن اتم / دانشمندان شیمی ← قرن مواد ساختمانی و ترکیبی / ریاضیدانان ← عصر کامپیوتر و اطلاعات
کیمیا شناسان ← عصر فضا

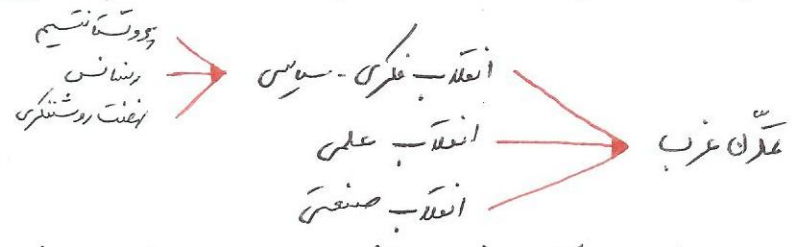
رویدادهای بین المللی در نیمی اول قرن ۲۰ قوی تر است. عصر امپریالیسم نامی است که

گسترش یورنیومیم در روشن علمی که منجر به انقلاب رفتاری شد و تحول عمده در فهم مسائل سیاسی ایجاد کرد. به دنبال آن عرصه تلاش برای یافتن پارادایم یا الگو در این حوزه از مسائل مورد توجه در قرن ۲۰ شکل گرفت.
عصر ارتباطات به این قرن اطلاق می شود؛ با گسترش ماحواره، اینترنت، ... اولین مسئله ای که به طور زنده در ماحواره پیش می آید، موضوع درون گام گیری آمریکا می باشد (۱۹۸۰) بود که اثر زیادی در قرن ۲۰ گذاشت.

همه مسائل بالا در یک حوزه می آید؛ به نام تمدن غرب ایجاد شده است. تمدن غرب در پی انقلاب صنعتی به بدیج گسترش یافته است. مرکز رشد این تمدن پاریس و پاستور ۸۰۰ کلیمتری حوزه آن است.

تا اواخر قرن ۱۷ و اوایل ۱۷ چهار حوزه تمدنی داشتیم: چین، هند، اسلامی، اروپا. تا پس از قرن ۱۷، تمدن اروپایی در میان سایر تمدن ها، سلطه یابینی داشته است. اما پس از این، تغییرات گسترده ای در تمدن اروپا شکل گرفت که موجب تقویت اروپا و تصنیف بقیه شد.

مدان غرب با تغییرات در ۳ حوزه گسترش یافت: ۱- انقلاب فکری ۲- انقلاب علمی ۳- انقلاب صنعتی. تمدن غرب حاصل این ۳ تحول بوده است.



در انقلاب علمی، نحوه تفکر انسان در خصوص علم تغییر کرد. science جایگزین فلسفه شد. وجه از حیطه ی علم خارج شد.

در انقلاب فکری-سیاسی، منشأ پیدایش دولت (خدا) تغییر کرد. هدف سیاست به رضایت انسان از تغییر پیدا کرد. در انقلاب بزرگ بورژوازی (فرانس، انگلستان، هلند، آمریکا) نتیجه ی این انقلاب فکری بود.

انقلاب صنعتی قدرت سلط بشر بر طبیعت را افزایش داد.

آغاز علم جدید توسط لئوناردو داوینچی است. طراحی های او که نقاشی و مجسمه ساز بود، در اختراعات بعدی تأثیر گذاشت. شناخت کرد بودن زمین و مرکز دنیا، حکومت زبانی را نتیجه داد. در این زمینه کپلر، گالیلئو، کتینگ، گالیلئو، نقش مهمی داشتند. نحوه ی بی سیمی مریخ در شکل گیری دولت-ملت ها تأثیر گذاشت. همسپهری خطوط منحنی در شکل گیری توپخانه لا نقش داشت.

انقلاب صنعتی نیز تقطیر عظیمی در تاریخ بشر است. افرای ماشین ریسندگی و بعداً ماشین بخار در قدرتمندی تمدن غرب تأثیر مهمی داشت. این حکومت، بحث پس از در مورد این که آیا باید اقتصاد در اختیار دولت باشد یا نه، به راه انداخت. در اثر این بحث لا، قطب بندی شرق و غرب ایجاد شد و نگرش های سوسیالیستی و اقتصاد آزاد شکل گرفت.

الکتون جنبش های از دنیا، دوره ی صنعتی را گذرانده اند و به دوره ی پسا صنعتی (تکنولوژی و فناوری) رسیده اند.

همین مسائل، زمینه های تحول در اندیشه های سیاسی را نیز فراهم کرد. نظام بورژوازی برای رسیدن به سود، دست به استعمار بادی می زد. لذا برای این کار، زمینه های فکری در درون و بیرون از اروپا لازم بود. لذا پس از انقلاب بورژوازی انقلاب سبک زندگی شکل گرفت. اصل مدارای مذهبی، زمینه را برای کسب سود پس از ایجاد کرد.

کلیدی این حکومت موجب ایجاد حوزه های جدید نظیر: فلسفه، اندیشه های سیاسی، هنر، ادبیات...

کانت عقل را تعریف کرد. او گفت حد معرفت عقل، در حد ادراکات حس است. این جمله تأثیر زیادی در نقش دین داشت.

اندیشه های سیاسی چیست؟
Philosophy Ideology Theory
مفاهیم مرتبط: نظریه های سیاسی، ایدئولوژی سیاسی، فلسفه های سیاسی

- اندیشه های سیاسی (Political Thoughts): سیاست (س-و-س)، تدبیر کردن، اداره کردن، تبیین کردن، حکم این...
سیاست دو مؤلفه ی اصلی دارد: اجتماع سیاسی و حکومت.

اندیشه های سیاسی در قرن بیستم -- دکتر درخشه -- جلسه ی سوم -- ۹۳/۷/۶

در فارسی می توان سیاست را کسوداری معنا کرد. در زبان انگلیسی Politics از واژه ی Polis «اقدسه» به معنای «شهر»... [۳]

هر جا مفهوم سیاست مطرح می‌شود، دو اصل مهم «حکومت» و «اجتماع سیاسی» در آن وجود دارد.

- اندیشه‌ی سیاسی امروزه به تأملاتی در عرصه‌ی سیاست اطلاق می‌شود که هم جنبه‌ی نظری دارد و هم عملی (برای تئوری). در نگاه اولیه، اندیشه‌ی سیاسی شامل ایدئولوژی، نظریه و فلسفه‌ی سیاسی هم می‌شود. اما از نظر کارشناسان متفاوت اند.
- ایدئولوژی به عنوان یک مکتب فکری مطرح است که ادعا دارد که می‌تواند مناسبات زندگی انسان را شکل دهد و نیازهای انسان را برطرف کند و به پرسش‌های مربوط به حسنی شناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی، فرجام شناسی، معرفت شناسی، روش شناسی پاسخ می‌دهد.

- نظریه از (نظریه) به معنای باقی و تأمل در چیز نگریستن است. تئوری دو مفهوم دارد:

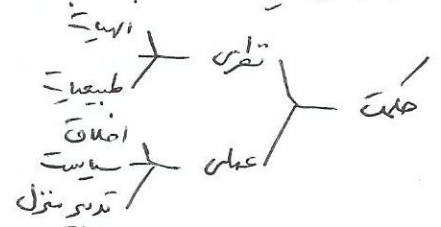
«مفهوم کلی (عام)»: مجموعه‌ای از آموزه‌ها و تعالیم در هر عرصه‌ای - صحیح باشد یا نادرست
«مفهوم عام»، هر تئوری را شامل می‌شود.

اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، ... جا

«مفهوم خاص»: یعنی نظریه به معنای تجربه‌ی؛ اثبات هر فرضیه از طریق تجربه‌ی آزمایش (تجرباتیسم). در قرن ۲۰، این روش (تجربه‌ی) تجربه‌ی نظری، اندازه‌گیری، استدلال) بر روی اندیشه‌ی سیاسی تأثیر گذاشته است. البته در زمینه‌ی علم انسان، هیچ‌گاه قابلیت

اثبات وجود ندارد به طور صد در صدی.

- فلسفه: به معنای دوستانه دانش است. در یونان قدیم این واژه در همه‌ی عرصه‌ها گسترش یافت. در فارسی «حکمت» استعمال شده است. در ایران حکمت به دو بخش نظری و عملی تقسیم شده است. در یونان هم به همین ترتیب.



این تقسیم بندی تا اواخر قرن وسط وجود داشت اما پس از آن تبدیل شد به فلسفه اخلاق و فلسفه طبیعی. در قرن نوزدهم علوم اجتماعی Social Science جایگزین فلسفه اخلاق Moral Philosophy گردید. با توجه به این که علم نتوانسته پاسخگویی کامل آن باشد، دوباره «فلسفه» جایگاه خود را بازیافته است. بحث فلسفه علم موضوع مهمی است که امروز در جهان است.

«دگرگونی فلسفه سیاسی»

۱) فلسفه سیاسی با پرسش‌های بنیادین روبه‌روست. یعنی پرسش‌های فرا تاریخی؛ مانند بحث عدالت که از اهدای بنیادین بوده و هم اکنون هم برای همه مطرح است. یا پرسش در مورد حکومت همواره مطرح بوده است. روشن است آنچه دارد.

۲) روش استنتاجی دارد.

۳) آرمانگرا است؛ یعنی به نقد وضع موجود می‌پردازد و به دنبال مدینه‌ی فاضله است.

۴) اخلاق بودن؛ به باور و بنیادین توجه دارد؛ علم به هستی توجه نمی‌کند.

* در قرن ۲۰ Political system که یک مفهوم تجربه‌ی است، جایگزین state که مفهوم فلسفی است، گردید.

روش‌های فم اندیشه‌ی سیاسی: روانکاوی سیاسی؛ تاریخ شناسی؛ مارکسیستی؛ ...

اندیشه‌ی سیاسی در قرن بیستم -- دکتر درخشان -- جلسه چهارم -- ۱۰، ۷، ۹۳

بحث فلسفه علم و ارادات آن.

* فلسفه علم ناشی از پرداختن به دو سوال مسئله علم است.

- در منطق صوری، علم آن است که دارای موضوع باشد.

- توماس کوهن: علم هر چیزی است که دارای پارادایم (الگو) باشد. تا آن جا که می توانیم در این چهارچوب، پاسخ پرسش ایمان را بدیم، این پارادایم با پرچاست.

* نسبت مدل ۲ به روش تجربی در علم اتفاق می کند و هر روشی که به علم و آگاهی بیخاید، می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

روشنی بر روی اندیشه های سیاسی:

۱- روش تاریخی: جهان سیاسی جهان درونی و مستقل است. اندیشه های سیاسی هم مستقل اند. اندیشه های سیاسی را می زاید. فیلسوفان و اندیشمندان تنها مجریان اندیشه هستند و اندیشه به خودی خود مستقل است.

۲- روش جامعه شناسانه: فقط برای ذهن انسان استقلال قائل نمی شویم؛ بلکه به شرایط مختلف محیط و زمانه می بینیم هم ارزش قائل می شویم. هر متفکر فرزند زمانه خودش است. بهترین متفکر آن است که مسائل زمانه خودش را به خوبی شناسد و به حل مسائل جامعه پردازد. این روش روشی نگاه مارکسیستی را در خود دارد.

۳- باز اندیشی: ضمن بررسی زمانه می متفکر، به زمینه های شکل دهی اندیشه او در گذشته نیز پرداخته می شود. عقیده اندیشه برای شناخت خود اندیشه نیاز است. برای مثال پوپر، جامعه شناسی بسته را ناشی از اندیشه های افلاطون و ارسطو می داند.
 ۴- کلیه مطلق از اندیشه می متفکر را لحاظ کنیم.
 صورت بندی های اندیشه های سیاسی (قالب های تحلیل و بررسی اندیشه های سیاسی):

۱) بحث های معرفت شناسی (۲) هستی شناسی (۳) انسان شناسی (۴) جامعه شناسی (۵) فرجام شناسی

* یک سوال اصلی در فلسفه مطرح شده آیا هستی قابل شناخت هست یا نه؟ برخی گفته اند خیر قابل شناخت نیست. عدای دیگر گفته می توانیم بفهمیم. رسیدن چگونه می توانیم؟

این پرسش ها نخستین پرسش ۲ در زمینه شناخت بوده است.

این پرسش در قرن بیستم هم مطرح بوده است. برخی به سمت شکاکیت رفته اند.

دو دسته شده اند: - عقلیون: اگر به ذهنیات برسیم، به صورتی که می رسیم. نوعی کل گرایی به سمت جزا گرایی است. افرادی مثل افلاطون و ارسطو.

- حسیون: عالم ذهن را عالم اوهام قلمداد می کنند. معتقدند آن چه قابل حس است و اعتقاد است. مانند

انوسکت گت و پوزیتویست ها. گفته می شود هر چیزی که قابل حس و ادراک است، معرفت نیست.

اندیشه های سیاسی در قرن بیستم -- دکتری در فلسفه -- جلسه پنجم -- ۲۷/۷/۹۳

در هر دستگاه فلسفی می توان صورت بندی های پنج گانه را بررسی کنیم.

یک سوال اصلی این بوده که آیا شناخت هستی امکان پذیر هست یا نه؟

برخی معتقد به عدم امکان شناخت بودند مثل سوفسطائیان. می گفتند حالا که شناخت ممکن نیست، به عین و نفس پردازیم، از جذاب ترین بحث های کلامی قرن ۲۰، و سبب شناخت است. برخی می گویند علم سیاسی می تواند به کمک شناخت بیاید که

را از در کتاب خود - مانند افلاطون که عدالت را چیزی می‌کند - عدالت را در مکتب لیبرالیسم مورد بررسی قرار داده است. اجتماع گرایان نیز منتقد لیبرالیسم هستند و تقدم جامعه بر فرد را مطرح می‌کنند.

از سده دوم قرن ۲۰، ساجراتی به وجود آمد که نوعی بازگشت به سنت‌های فلسفی بود. آن‌ها این‌که قائل به شناخت بودند، بررسی و سازع بر سر راه‌های شناخت پرداختند.

به جز آن دسته از افرادی که وحی را وسیله شناخت می‌دانند، دیگر متفکران با عقل و احسن را معرفی می‌کنند. عقل‌گرایان، معتقدند راه رسیدن به کل، منطق و تفکر است. منطق برای آن ایجاد شد که عقل را از خطا و اشتباه بازدارد. عقلیون، وراء حقیقت را اصل می‌دانند. اما هستیون آن‌ها را حقیقت می‌دانند که قابل احسن و تجربه باشد؛ همین مسئله موجب شکل‌گیری نوزنیسم شد.

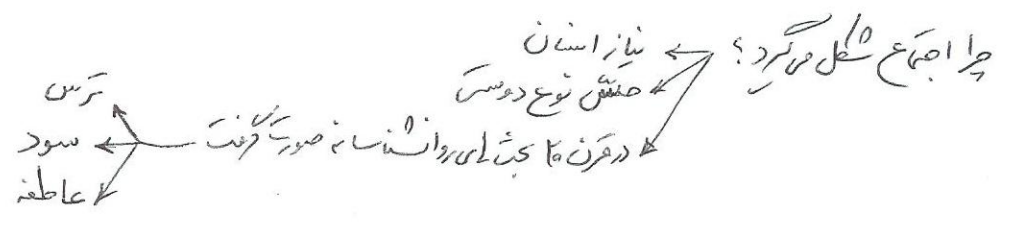
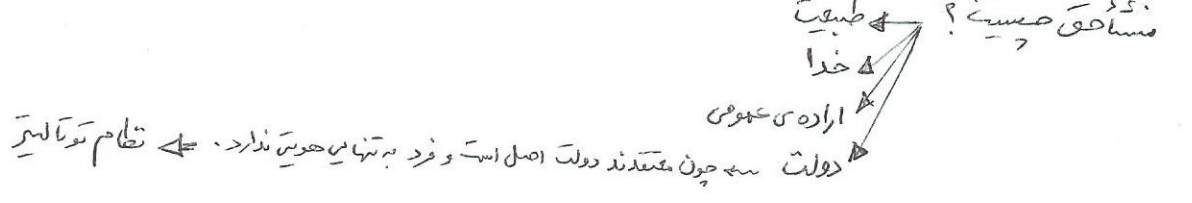
- از پرسش‌ها مهم دیگر این بود که آیا جهان ثابت است یا تغییر پذیر است؟
مادری‌گرایان قائل به اجزای ثابت بوده‌اند.

تغییر پذیری یا ثابت بودن هستی در شکل‌گیری آرای سیاسی تأثیر زیادی داشته است. مثلاً برای کسانی که قائل به ثابت بودن جهان هستند، انقلاب، ~~اصول~~ پدیده‌ای نامطلوب است.

* بحث مهم دیگر، انسان شناسی است که در اندیشه‌های سیاسی از ماکیاوولی آغاز شد. پرسش‌هایی که در مورد آن مطرح است یکی این‌که آیا طبیعت و سرشت انسان خوب است یا بدید؟ این بحث‌ها در سعادت آن‌ها خلیه اثر گذار است. اگر چنین انسان را ناپاک بدانیم، نحوه کنترل او متفاوت است. انسان ناپاک با امنیت راضی می‌شود ولی انسان نیک سرشت با کمترین عدالت به فرسندی می‌رسد.

سوال دیگر این‌که کارهای آن‌ها آیا با اراده‌ی خودش صورت می‌گیرد یا جبری است؟

* بحث دیگری است: جامعه‌شناسی سیاسی: پرسش‌های آن عبارت است از: آیا دولت ادامه‌ی خانواده است یا پدیده‌ی مستقل؟ ساختن دولت چگونه باید باشد؟ بنیاد دولت چیست؟ آیا بنیاد الهی و طبیعی دارد یا مصنوعی است؟ کار و بهره‌ی دولت چیست؟



* فرجام‌شناسی: آینده‌ی انسان چیست؟ تاریخ به کجا می‌رود؟ نظریه‌های جنبش‌مدن‌ها، پایان تاریخ، ... ناشی از دیدگاه‌های متفاوت در مورد فرجام انسان است.

مارکسیسم: «قرن ۲۰، با سخن به شرایط جدید به وجود آمده بود، علمی غم‌خیز و توحشی‌ساز که داده‌اند، نتوانست با آن بجایند.

مارکسیسم قرن ۲۰، حاصل تغییرات مارکسیسم قرن ۱۹ و تطبیق با تحولات قرن ۲۰ بود.

عده‌ترین تلقی‌ها که مارکسیسم داشته است: تلقی با نوزوتویسم بوده است که منجر شد به سوسیالیسم

آن‌ها تاریخ را همچون طبیعت تفسیر کردند. مارکسیسم را علم تلقی کردند و آری ماخ مارکسیسم را حاصل تحولات مکانیکی نه فزونی دیالکتیکی می‌دانستند.

بعدها مارکسیسم با سنت آمارشیسم و اندیشه های حکمی و دیدگاه های اندیشمندان این‌ها را ترکیب شد.

با انداختن به نوزوتویسم درون مارکسیسم، عده‌ای به اراده‌گرایی روسی آفریدند. که مکتب مارکسیست‌های فلسفی معروف شد.

فلسوف های آریستو به

- در مارکسیسم آریستوگوس، مطلوب سوسیالیسم بوده است.

بازسازی مفاهیم مارکسیستی ذیل فلسفه حکمی از مهم‌ترین تحولات مارکسیسم است.

- با شکل‌گیری مفاهیم جدید انسان‌شناسی، مارکسیسم نیز دچار تغییر شد.

- تفاسیر جدید از مارکسیسم، گاهی با اصول مارکس مطابقت نداشت. مثلاً آریستو راه بیرون رفت از بن بست را دین معرفی می‌کند، در حالی

که مارکس دین را افیون توده‌ها می‌دانست و خودش سکولار بود.

- بعداً با توسعه نظریات ارتباطات، مارکسیسم نیز متأثر از آن شد.

نسبت بین مارکسیسم اولیه و مارکسیسم قرن ۲۰: اندیشه های قرن بیستم در جهت توسعه اندیشه های مارکسیستی به سمت دموکراسی شکل گرفت.

اندیشه های مارکس منطقی دارد: اندیشه های حکمی مهم‌ترین ریشه های تفکر مارکس را شکل می‌دهد. دیالکتیک (تن، آنتی‌تنز و سنتز) موضوعی

بود که مارکس از آن استفاده کرد. مارکس این بحث را در مورد تاریخ عقل و کار انسان به کار برد. هر توده ای از خودشان تاریخ خودشان

را می‌سازند اما نه به اختیار خودشان بلکه جبر تاریخی وجود دارد.

از نظر مارکس، سنت‌های اجتماعی، نهادها و شکل‌گرفته‌ها موانع عمل انسان هستند.

* برخی برای تفسیر مباحث مارکس، زندگی او را به دو قسمت تقسیم می‌کنند: مارکس جوان و ناخفته و مارکس پیر.

بعضی می‌گویند بین این دو دوره ریشه‌های واحدی وجود دارد.

مارکسیسم جوان ایده‌آل‌گرا و حکمی می‌دانند. می‌گویند مارکس واقعی، مارکس جوان است.

برخی دیگر مارکس واقعی را مارکس پیر می‌دانند. مثل مارکسیست‌های ساختارگرا. به خصوص کتاب سرمایه‌های مارکس را در این بعد می‌دانند.